

و ما بین جنوب و مشرق بنگاله واپتی وسیع - که آنرا ارخنگ گویند - واقع شده - و چانگام بآن متصل است * نرفیل^(۱) در آنجا بسیار میشود - و اسپ نایاب است - و شتر و خر بقیمت اعلی میسر میتواند شد - و گاو و گاو میش معدوم مطلق * اما جانوری مشابه گاو و گاو میش - و رنگ ابلق و متلون - است که شیر میدهد * و کیش و ملت آنها خارج از اسلام و هندوان^(۲) است * سواي مادر هر زن را بزوجیت میتوانند گرفت - چنانچه برادر خواهر خود را زوجه میتواند کرد * و از حکم سردار و پیشوای خود - که آنرا والی^(۳) گویند - قاصر نشده همگی در اطاعت او راسخ اند * و زنان نوکران سپاه بدربار حاضر میباشند - و شوهران شان بخانه خود میمانند * و سکنه آنجا کلم اسود اللون اند * و مردان ریش ندارند *

و متصل ملک ارخنگ^(۴) ملک پیگو ما بین جنوب و مشرق بنگاله است * و افواج آن ملک از فیل و پیاده است - و فیل سفید

(۱) در آئین اکبری صرف فیل نوشته - لفظ نر افزوده مولف باشد * (۲)

پیش لفظ هندوان لفظ مذهب بایسنی نگاشت * در آئین اکبری چنان

نوشته - " و کیش ابغان بوخانی هندو و مسلمان نشان دهند " * (۳) در

آئین اکبری راولی نوشته - در سیر المتأخرین ولی - در تحفته الهند راولا -

در خلاصته التواریخ راولی * (۴) در نسخه های قلمی اینجا یورخنگ

ورخنگ نوشته *

در جنگل آنجا^(۱) * و در حدود آن ملک کان فلزات و جواهر است -
 لهذا در میان پیگوان^(۲) و مردم ارخنگان^(۳) خصومت میباشد *
 و متصل این ملک ملک مگ است * حیوانی چند
 (به) لباس انسانی ملبس شده اند * از جانوران خشکی و تری
 هرچه بدست آید میخورند - هیچ جانداري را نمیگذارند * و دین
 و آئین و مذهب درست ندارند * و خواهر خود را - که از ماد
 دیگر باشد - بزنی میگیرند * و لهجه زبان اینها با زبان مردم تبت
 نزدیک است *

و در حدود جنوبی صوبه بنگاله ولایت اودیسه واقع است *
 از لاندۀ دلول تا مالوه و عبور رودخانه چلکه حدود آن ملک
 است * در عهد سلطنت سلطان جلال الدین محمد اکبر پادشاه
 غازی آن ملک - بردست کالا پهار مفتوح شده - داخل دیوان
 اکبری گردیده - در بنگاله منتظم گشت^(۴) * و کیفیت آن مجملاً
 اینست که کالا پهار - از امرای بابری - (که شجاع و اهل دل
 و صاحب کرامت بود - حسب الامر محمد اکبر پادشاه - با دوازده هزار^(۵)

(۱) فعل را در چنین جا مذکور نکردن خالی از رکاکت نباشد * (۲)

پیگویان بایستی نگاشت * (۳) ارخنگیان بایستی نگاشت * در نسخه های

قلمی اینجا نیز برخنگان و رخنگان نوشته * (۴) صفحه ۷ حاشیه ۴

بنگوند * (۵) بعد لفظ هزار شاید که لفظ لشکر یا لفظی دیگر مترادف

آن قلم انداز شده *

جوار انتخالی - به تسخیر آن ملک پرداخت * راجه مکند دیو
 مرزبان آن ملک از بس عیاش و آرام طلب بود * شش ماه
 برعام داده - بضبط و ربط و تنظیم^(۱) و تنسیق امورات ملکی پرداخته -
 تن بآرام داده بخواب غفلت میگذرانید * و تا شش ماه ایام
 استراحت و آرام او امتداد میکشید * و احياناً (اگر) کسی او را
 درین عرصه بیدار میکرد - بقتلش اقدام مینمود * چون خبر در
 آمدن کالایهات بافواج پادشاهی دران ملک سامعه آشوب راجه
 شد - برای حفاظت و خود داری قلعه باره بانی را - که جایی
 مستحکم بود - تعمیر نموده متحصن گشت * و افواج شایسته
 بمقابله حریف تعیین نموده - خود بدستور سابق بر بستر استراحت
 مشغول خواب غفلت گردید * کالایهات - افواج او را بجنگ و
 جدل بسیار اقهزام داده - تمامی قلمرو اودیسه را بحیطه تصرف
 و ضبط خود در آورد - حتی^(۳) که رانی را^(۴) معه اموال و اسباب^(۵)
 خانه اش بغنیمت برد - با این همه - از خوف قتل - کسی را
 یارای بیدار ساختن آن سرمست خواب غفلت نشد - تا آنکه

(۱) در نسخه های قلمی تنظیم * (۲) اهل زبان بجای این لفظ عرض

نویسند - مولف نیز جایی دیگر همین لفظ آورده - صفحه ۴ سطر ۴ برگرد *

(۳) در نسخه های قلمی حینی نوشته * (۴) مختار متأخرین مع * (۵)

در نسخه های قلمی بعد لفظ اسباب و نوشته * (۶) در نسخه های قلمی

باز اینهمه نوشته *

- کالاهات از تسخیر تمامی ولایات او مغرور شد - (و) قلعه
 بازه بانی را - که محل خواب او بود - محاصره نموده بجنگ
 پرداخت • اهلکرا و متصدیان راجه - سوناچیان را طلبیده -
 تمامی ماجرای این حال را در نای سرنا دمیدند • چون خبر کالاهات
 بگوش آن خفته بخت بسترالقوم^(۱) اخوالموت خورد - آن واقعه را
 نمودار واقعه قیامت تصور نموده - بسان خفتگان قبور از نفع صور -
 سراسیمه از خواب غفلت برجست - و حرکت مذبحی نموده -
 سر خود را وقف تیغ غازیان اسلام نمود • ولایت اودیسه و قلعه
 بازه بانی مفتوح شده داخل ممالک محروسه پادشاه اسلام گردید •
 دین متین محمدی و شرع مبین احمدی دران ولایت رواج
 یافت • پیش ازین عمل و دخل سلاطین اسلام دران مرز (و)
 بوم نبوده • از کرامات کالاهات یکی این ست که هر جا که دران
 ملک آواز نثاره او میرفت دست و پا و گوش و بینی اصنام
 معبود هندوان از بدن سنگین شان از هم میپاشید - چنانچه الآن
 بقای سنگین دست و پا شکسته و بینی و گوش بریده دران سرزمین
 جا بجا افتاده است • و هندو باطل پزوه از کور دلی خود دیده
 و دانسته به پرستش آن^(۲) اشتغال دارند • بیت -

بود معلوم کز سنگی چه خیزد -

ز معبودیش جز نفگی چه خیزد •

(۱) در نسخه های قلمی اخ الموت نوشته • (۲) آنها باید خوانده •

گویند کالایهار در زمان مراجعت در سرزمین کیونجه^(۱) در جنگلی
نقاره گذاشته رفته (که) معکوس افتاده است - مردم آن ملک
احدی از بیم جان براست کردن آن جرأت نمیکند * العهده
علی الراوی *

و جگرناته^(۱) که^(۲) معبد سترگ هندو دران صوبه است * گویند
چون مردم هندو برای زیارت جگرناته در موضع پرسوتم * که
جگرناته در آنجاست - میرسند - اول بدستور مسلمانان موی سر
میتراشند - و بدروازه اول مکن شیخ کبیر - که مرد درویش
کامل و ولی وقت بود - و پدر و مادرش حاکم^(۳) - یعنی جولهه
بوده اند - آب و طعام اورا - که بزبان آن ملک ترانی نامند -
میخورند - بعد ازان در معبد جگرناته به پرستش میروند * و در
پرسوتم هندوان با مسلمانان - بلکه با هر قوم - خلاف عادت
طعام میخورند * و اقسام طعام مطبوخ در بازار میسر میشود - و
هندو و مسلمین میخورند و یکجا میخورند و مینوشند *

چون دوم در بیان بعض خصوصیات ممالک بنگاله *
معلوم جوهر شناسان در آثار باستان باد * اکثری از اصحاب
فن تواریخ رقم زده خامه تحقیق گردانیده اند که چون حضرت

(۱) جگناته نیز خوانند * (۲) که اینجا محل معنی ست * (۳)

در نسخه های قلمی هائک به های روز نوشته * (۴) شاید که در باشد

که جمع در است *

حام بن فوج - علی نبینا (و) عم - حسب الاجارت پدر فرجام^(۱)
 خود متوجه بوسعت آباد جنوب شده - در تعمیر آن کمر اهتمام
 بر بست - پسران خود را - که یکی هند^(۲) و درمین سند و سیومین
 حبش و چهارمین زنج و پنجمین بربر و ششمین نوبه نام داشت -
 بهر طرفی که جهت آبادی رخصت فرمود آن سرزمین بنامش
 موسوم گردید •

پسر کلان که هند باشد چون در سرزمین هند فروکش کرد -
 آن ملک بنامش موسوم گشت • و سند نیز برفاقت برادر کلان
 بسمت سند توجه بر آبادی گذاشته - همان جا رخت اقامت
 افکند • آن ملک بنام او مشهور شده •

اما هند را چهار پسر بودند - یکی پورب دوم بنگ سیوم دکن
 چهارم نهروال • و هر دیاری که از ایشان آباد شد - بالفعل آن
 ملک^(۳) بنام آنها اشتها دارد • و دکن بن هند را سه پسر بوجود
 آمد • ملک دکن بر آنها تقسیم یافت • نام ایشان مرهت و کثر^(۴)
 و تلنگ بود • و دکهنان^(۵) همه از نسل اویند • و الیوم این هر سه

(۱) شاید که بعد لفظ پدر لفظ نیک یا فرخنده و غیره قلم انداز شده • (۲)

در نسخه های قلمی اینجا هند و پائین (۷ طر) هند نوشته • (۳) آن ملک

اینجا بیکار • (۴) فعل بصیغه جمع باید • (۵) در نوشته کثر • (۶) اگر

نام پسر هند دکن باشد چنانکه مولف بالا نوشته است اولادش را دکهنان باید

گفت و اگر نامش دکهن باشد اولادش را دکهنان باید نوشت نه دکهنان •

فرقه دران ملک ریاست دارند *

و نهروال را سه پسر بهروج و کَنجَاج^(۱) و مال راج نام بودند * بنام ایشان هم شهرها آباد گردید *

و پورب بن هند را - که پسر کلان بود - چهل و در پسر بهم رسیده * و در اندک فرصتی اولاد ایشان - بسیار شده - ملکهها آباد ساختند * و چون بسیار شدند - یکی را بسروری برآشته - در نظام ملک سعی نمودند *

و بنگ بن هند را فرزندان بوجود آمده ملک بنگاله آباد گردید * و نام بنگاله در اصل بنگ بود - و لفظ آل که مرکب آن شده سبب آنست که آل در زبان بنگاله بمعنی پشته کلان ست که گرد باغ و زراعت و غیره مرتفع سازند - تا آب داخل آن باغ و زراعت نشود * چون در زمان سلف رایان بنگاله در زمین نشیب - که در دامن کوه و غیره هم بود - پشته های کلان با ارتفاع^(۲) ده ده دست که عرضش بست دست باشد - در حدود بنگ میساختند - و خانه و زراعت و عمارت درون آن میکردند - لهذا عوام نواح^(۳) این ملک را بنگاله میگفتند * هوای بنگاله باعتدال نزدیک است - و بسبب قرب دریای شور و بارندگی بسیار رطوبت تمام دارد * برشکال از ماه اردی بهشت - که بهندی ماه جیته خوانند - شروع

(۱) در فرشته کنجَاج * (۲) در آئین اکبری - " بلندی ده گز و پینا بیست

گز " نوشته * (۳) در نسخه های قلمی نواح *

شود - و تا شش ماه بارش باران باشد - بخلاف دیگر ممالک هندوستان - که آنجا برسات از نصف ماه خرداد^(۱) - که هندیان اسار^(۲) گویند - آغاز باران^(۳) - و تا شهریور - که هندیان آسن نامند - چهار ماه بارش ماند - و در موسم باران زمینهای نشیب بنگاله همه غرق * و بموسم برسات آن جا هوای بد دارد - خصوصاً آخر برسات * آدم و حیوانات اکثر بیمار و تلف میشوند * زمینش طراوت بسیار دارد - چنانچه در بعضی از بلاد خانه های گچ و خشت دو منزله سازند * و با وجود که زمین را از گچ و خشت بپندند تا هم مکان زیرین لیاقت بود و باش ندارد - و اگر کسی بماند زود بیمار شود * و به سبب شادابی زمین بنگاله قوت نبت بسیار دارد - چنانچه بعضی از قسم شالی - آن قدر که آب برسات بجالارد - تا سرش غرق نشده باشد - در بالیدگی برابر شود - و خوشه هرگز غرق نمیشود * و همچنین در بعضی از قسم شالی در یک دانه تخم او در سه آثار^(۴) شالی حاصل میشود * و اکثر زمین در تمام سال سه فصل زراعت میدهد * و زراعت آن ملک بالتمام شالیست - چه باریک و چه گنده * مزروعات

(۱) خرداد نیز می نگارند * (۲) صحیح اسار * (۳) لفظ

باران اینجا محل معنی ست بجایش گرده یا شود باید خواند *

(۴) آذار بمعنی هیروزن مشهور در لغات عربی و فارسی نیامده

دیگر - مثل گندم و جو و نخود و غیره - بعض جا شاذ^(۱) و خال بهم رسد • طرفه آنکه این قدر افراط شالی^(۲) وافر میشود و احتیاج بآب باران غیر موسم و چاه و دریا ندارند - مگر آب^(۳) باران برسات - که اگر خدا نخواسته باران برسات نشود نقصان تمام دارد • و سکنه قریات مطیع و منقاد حکام میباشند - و بطور زمینداران و رعایای دیگر ممالک هندستان با حاکم جنگ نمیکند • و مالگذاری سال تمام را هشت قسط کرده در هشت ماه ادا کنند • و زر خراج را رعایا خود بکچهری رسانند • و مدار بند و بست هر فصل بر نسق است - و نسق کاغذ سر رشته را گویند که پیش محرر و پتواری و کارکن بمهر عامل میباشد • مگر در معاملات داد و ستد و خرید و فروخت و دیگر قضایای دنیوی مفسد و دغا باز و حيله ساز و متفتن و شریر مثل بنگالیان در تمامی ربع مسکون نبوده باشد • قرض را واجب الدین^(۴) نمیدانند - و وعده یک روز را بیک سال هم وفا نکنند • و خوراک سکنه آن ممالک از اعلی تا ادنی ماهی و برنج و روغن سرشف و جفوات و نقلیات^(۵) است • و مرچ سرخ و نمک هم بیشتر خورند • نمک در بعضی جا های این ملک کمتر بهم میرسد • مردم آن ملک

(۱) در نسخه های قلمی ساز و حال • (۲) محض بیکار • (۳)

بآب بایستی نوشت • (۴) بجای واجب الادا • (۵) غالباً

بقولات باشد •

یک‌قلم کثیف^(۲) الدهن و کثیف المزاج و کثیف الکسوت اند * نان^(۱) گندم^(۳) و جو مطلق نمی‌خورند - و گوشت^(۴) گوسپند و مرغ و روغن زرد بمزاج شان موافقت ندارد * و اکثر چنانند اگر بخورند معده قبول نکند - و فی الفور بقی بر آید * مدار پوشاک ذکور و اناث همگی اعلی و ادنی بر یک پارچه که ستر عورت بدان توان کرد - چه مردان یک پارچه سفید - که عوام آنها دهونی گویند - از زیر ناف تا زانو بندند - و یک دستارچه^(۴) خورد بقیاس دوسه دست بر حاشیه سر پیچند که تمام کاسه سر و پرچم مو نمایان باشد - و زنان یک پارچه - که آنها ساری گویند - نیمی از زیر ناف تا ساق پیچیده - و سر دیگرش از طرفی کشیده - بگردن اندازند - و سر برهنه باشند - و دیگر پارچه نپوشند * و زنان شان کفش و موزه در پا نکنند * و مردان و زنان هر روز روغن سرشفت در بدن مالند - و غسل بدریا و تالاب کنند * و زنان بنگالی پرده ندارند - و برای حوائج و امورات خانگی بیرون می‌روند * ویرانی و آبادی این ملک حکم مساوات دارد - چه خانه‌های علفی دارند - که از بانس و گاه سازند - و ظروف اکثر سفالین و کمتر

(۱) شاید که بمعنی گنده دهن آورده مگر چنین ترکیب لفظ عربی با

فارسی جائز ندارند و دهن بالضم درین ترکیب بی معنی * (۲) در

نسخه های قلمی نان و گندم * (۳) در نسخه های قلمی گوشت و

گوسپند * (۴) در رسم خط محققین خود *

برنجی • هرگاه از جایی برخاسته^(۱) جای دیگر رفتند - فی الفور
 مثل لول خانه علفی تیار ساختند - و ظروف گلی بهم رسانیدند •
 و اکثر آبادی آنها در بیشه و درختزار است - که پیرامین خانه
 درختان باشد • و اگر خدا نخواست در یک خانه آتش گیرد -
 تمام بسوزند - و بعد از سوختن نشان خانه نیابند - مگر از آثار
 درختان که گرد پیش خانه شان بودند • و سفر اکثر بر آب میکنند -
 خصوصاً در موسم برسات - که در آن موسم کشتیهایی خورد و کلان^(۲)
 برای سفر و آمد شد مهیا دارند • و برای سفر خشکی سنگهای^(۳)
 و پالکی و جواله (۹) هم دارند • و فیل در بعضی جای این ممالک
 گرفته شود - و اسب خوب بدست نیاید - و اگر بهم رسد بقیمت
 اعلی • طرفه کشتی درین ملکه میسازند که برای حصارگیری
 بکار آید • و آن چنان ست که کشتی کلان میسازند - و سرکشتی را -
 که بزبان آنجا گلهی گویند - بآن طور بلند تیار کنند که هرگاه
 بدیوار قلعه رسانند مردم از کشتی بدیوار بر آید و داخل قلعه
 شوند • و قسمی از غالیچه از درخت نیسی سازند که بسیار
 خوش قماش و طبع پسند باشد • و جواهرات و مروارید و یشم^(۴)
 و عقیق درین ملک نیست - از دیگر ممالک در بنادر این صوبه

(۱) در نسخه های قلمی برخاسته • (۲) صفحه ۲۳ حاشیه ۴ بنگردد •

(۳) در آئین اکبری در ذکر اودیسه سکهایسن نوشته • (۴) در نسخه های

می آید - و بهترین میوه این ملک انبه است که در بعضی
 (جا) ^(۱) انبه کلان و شیرین و بپریش و خوش طعم میشود - و
 خسته کوچک دارد • و درخت سه ساله - که بقدر آدم رسیده
 باشد - بارور میشود • و نارنج کلان که کونلا ^(۲) گویند و خورد که نارنگی
 خوانند درین ملک خوب میشود - و ترنج کلان اقسام • و لیموی ^(۳)
 کاغذی و انناس و نارجیل و فوفل و تاز و افراط ^(۴) خارپشت و
 موز ^(۵) یعنی کیلا انتها ندارد • و انگور و خربزه و غیره میوه ها درین
 جا نمیشود • اگرچه تخم خربزه و نهال انگور اکثر درین ملک
 کاشته شد - اما خوب نشد • و نیشکر نفیس و نازک و شیرین
 سرخ و سفید و سیاه وفور دارد • و زنجبیل و فلفل در بعضی
 جاها بسیار میشود • و برگ تنبول بافراط است • و ابریشم خوب
 و وافر پیدا میشود • و پارچه ابریشمی درین ملک خوب میشود -
 و پارچه ریسمانی بهترین میبافند • و انهار خورد (و) کلان درین
 ملک بسیار است • و رسم تالاب ساختن خارج از حساب • و آب
 چاه درین ملک کمتر خورند - چه هر جا آب نهرها و تالاب افراط

(۱) در نسخه های قلمی لفظ انبه نوشته - شاید که لفظی دیگر باشد •

(۲) بتلفظ بعضی کونلا • (۳) در صفحه ۲۷ سطر ۱۹ لیمون نوشته •

(۴) در يك نسخه قلمی خارپوس و آن خارپوست یا خارپوش باشد و در

یکی دیگر خارپشت • (۵) در نسخه های قلمی موز و آن بمعنی

کیلا نیست •

دارد • و اکثر آب چاه شور است - مگر در اندک حفر آب برآید •
 و بهترین انهار گنگ است ^(۱) که از کوهستان شمالی هندوستان
 در جایی که گومکها گویند - برآمده در صوبه های هندوستان
 فرخ آباد و اله آباد و بهار شده - به بنگاله رسیده - و در بنگاله
 متصل قاضی هته متعلقه سرکار باربگ آباد - مسمی به پدا شد •
 و از آنجا شعبه از گنگ جدا شده - به مرشد آباد رفته - و در
 ندیه با ^(۲) نهر جلنگی ملحق شده - بدریای شور رفته - و نام آن
 بهاگیرتی گویند - و بدان طرف چانگام رفته - بدریای شور ملحق
 گشت • و این گنگ در اله آباد با نهر جون ^(۳) و سورستی ^(۴) ملحق
 شده - و نزدیک حاجی پور - با گندک و سرو و سون هم ملحق

(۱) در آئین اکبری چنان نوشته - " از شمالی کهسار پدید آمده بصره دهلی
 و دار الخلافه اگره و اله آباد و بهار گذشته بدین صوبه در آید و نزد موضع
 قاضی هته از سرکار باربگ آباد دو بخش شود - یکی بسوی خاور رفته نزد
 بندر چانگانو بدریای شور در شود • درین جدائی بدهاوتی نام گیرد
 و دیگرے رو مجنوب آورد - سه بخش گردد - یکی را سورستی گویند - و
 دیگری را جون • و سوم را گنگ - بهندی زبان ترین خوانند و بس
 گرامی دارند • و سومین نزد ساگانو هزار شعبه شده بدریای شور پیوندد •
 و سورستی و جون نیز در شوند " • صفحه ۳۸۸ - جلد اول • (۲) در
 نسخه های قلمی قَا • (۳) جَمَن و جَمَنَا نیز خوانند • (۴) در
 آئین سورستی •

شده - پهنائی عظیم دارد • و جائی که هر سه نهرها ملحق شده
هندوان آنها تربیتی گویند - و احترام آن در مذهب هندو زیاده
از حصر است • و این گنگ (و) سورستی (و) چون تا رسیدن
بدریای شور و چانگام هزار شعبه شده رفته است • و هندوان در
باب برکت این آبها کتابها نوشته • و این آبها را متبرک دالسته -
غسل در آن موضع رفع گناهان تمام عمر دانند - خصوصاً غسل
بعضی گناههای گنگ - مثل بنارس و اله آباد و هردوار - متبرک
میشمارند • و اغنیای شان آب گنگ را از راههای در دراز
طلب داشته نگاه دارند - و در بعضی روزهای متبرک پرستشهای
آنها بکار آید • و حق آنست که آب گنگ در شیرینی و
سبکی و خوشگوارى نظیر ندارد • و آب این نهر را هر جائی که
نگاه دارند هر قدر دیر بماند گنده نمیشود • هیچ دریائی کلانتر
ازو در ممالک بنگاله نیست •

و دیگر از انهار کلان این ملک بر مهاپتر است که از اقصای
خطا تا کوچ و از آنجا براه بازوها بدریای شور ملحق گردید •
و در نواح چانگام نام او میگفا شهرت دارد • دیگر نهرهای خورد را
حسابی نیست • و بر هر دو کنار اکثر انهار زراعت شالی میکنند •
دیگر از خصوصیات این ملک - برخلاف دیگر ممالک هندوستان -
اینست که شاخ درخت انبه و لیمون را قلم کرده در زمین
مینشانند - و در سال اول بارور میشود •

چمن سیوم - در ذکر بعضی شهرها و آبادی

بعضی بلاد ملک بنگاله *

شهر لکهنوتی - که در ازمنه سابقه دارالسلطنت بنگاله بود -
از تعمیرات سنگلدیب^(۱) است * گویند وقتی که فیروز رای راجه
هند از رستم دستان شکست خورده به ترونت گریخت - و از
آنجا هم بکوهستان چهارکهند و گوندراوه گریخته فوت شد - رستم
دستان - که از بی اندامی او کوفته خاطر بود - سلطنت هند
بفرزندانش مسلم نداشته - هندوتی سورج نام را مملکت هند
ارزانی داشته * و او راجه عظیم الشان شده - تمامی قلمرو دکن را
صل نموده - تا بنگاله بقبضه اقتدار خود آورد * و چون فوت شد -
و نوبت سلطنت به پسرش بهراج^(۲) رسید - دران وقت تخیل در
ممالک او افتاده در هر سر سودائی پدید آمد - و آخر کیدار نام
برهمنی - از کوهستان سوالک خروج کرده - و بغلبه جنگ
غالب گشته - زمام مملکت هند را بکف آورد * و در آخر عهد او
سنگلدیب نام شخصی - از نواحی کوچ - که در حدود ملک
بنگاله است - بر وی خروج کرده - اول تمامی ملک بنگ و
بهار را بتصرف در آورد - و بعد ازان باکیدار جنگها نموده غالب
آمد - و شهر لکهنوتی را احداث نموده پای تخت خویش

(۱) در تاریخ فرشته شنگل * (۲) در تاریخ فرشته همچنین *

ساخت • و در هزار سال آن شهر دارالملک بزرگ بوده - در عهد
سلطینی چغتایی ویران شده - عوض آن بلاد تانده نشیمن حکام
گردید • و بعد از آن تانده هم ویران شده - جهانگیر نگر - و بعد از آن
مرشد آباد - صوبه نشین شد • و وجه تسمیه گور^(۱) معلوم نشد • اما
بخطیر میرسد که در زمان حکومت فرزندان نوج گوریه^(۲) شاید این
نام یافته باشد • و همایون پادشاه گور را تجنیس ناخوش دیده
جفت آباد نام ساخت • این شهر الحال خراب و ویران مطلق
شده ممکن شیر و پلنگ است • جز آثار و دروازه قلعه و عمارات
شکسته و ریخته و مسجد و بنای آثار قدم رسول صلی الله علیه
و سلم چیزی دیگر نمانده است •

جائی^(۳) که بوده خسروان با دوستان در بوستان -

شد زاغ و کرگس را وطن شد شیر و روبه را مکان •

قلعه کلان داشت^(۴) که آثار آن الیوم نمود^(۵) است • و سمت مشرق
آن شهر جهیل جتیه (۶) و بهتیه (۷) و دیگر آبشارهاست • و بند آب

(۱) در نسخه های قلمی گور به رای هندی • در تاریخ بنگاله چارلس

اسکوارت نوشته که گور نام دیگر شهر لکنوتی ست • (۲) در آئین اکبری

و سیر المتأخرین بهرج گوریا - صفحه ۵۱ حاشیه بنگرند • (۳) مولف درین

شعر تصرف کرده - در اصل چنانست - " جائی که بود آن دلستان با دوستان

در بوستان - شد زاغ و کرگس را مکان شد گرگ و روبه را وطن " • (۴)

فاعل فعل مذکور نکرده • (۵) بجای نمودار آورده •

ازان وقت تا حال موجود است - اما دران وقت که آبادی شهر بود استحکام تمام داشت - و مدخل آنها در موسم برسات نبود • و درین وقت در موسم برسات کشتی دران طرف میگذرد - و همه آب میشود • ^(۱) شمالی آن یک قلعه بفاصله یک کوه - یک عمارتی کلان از تعمیرات قدیم بود و حوض آبی - مسمی به پیازباری - که آب آن حوض متعفن بود - هر که میخورد باامراض متضاده مبتلا شده هلاک میشد • گویند در زمان سابقه ^(۲) گناهکاران را دران عمارت محبوس میکردند - و از خوردن آب آن حوض بزرگی تمام هلاک میشدند • و محمد اکبر پادشاه ^(۳) آنرا ^(۴) مروت کرده گناهکاران را ازان عقوبت و صعوبت منع فرمود •

شهر مرشد آباد شهری کلان بر لب نهر بهاگیری واقع شده - بر هر دو کنار نهر آبادی دارد • در ابتدا شخصی سوداگری مخصوص خان نام - سرائی در آنجا ساخته - مخصوص آباد نام گذاشته بود • خانه چند دکانداران ^(۵) سکونت داشتند • چون در عهد پادشاه اورنگزیب عالمگیر نواب جعفر خان نصیری - که خدمت دیوانی

(۱) غالباً چنان باشد - " جانب شمال آن قلعه بفاصله یک کوه یک عمارتی

الغ " • (۲) قای تانیث در ترکیب فارسی خلاف سلیقه اهل زبان است •

جای دیگر زمان سابق آورده • (۳) در نسخه های قلمی میشد بصیغه

واحد • (۴) لفظ آنرا اینجا بیکار - یا چنان باشد - " و محمد اکبر پادشاه

از راه مروت گروه گناهکاران را " • (۵) در نسخه های قلمی دوکانداران •

لوقیسه داشت - کار طلب خان خطاب یافت - و دیوانی ممالک
 بنگاله سرافرازی یافت - بعد رسیدن در جهانگیر نگر عرف قهاکه -
 که در آن وقت جای حاکم نشین بود - و شاهزاده عظیم الشان - از
 حضور پادشاه اورنگزیب بحکومت بنگاله اختصاص یافته - از پیشتر
 در آنجا بود - چنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد - صحبت خود
 با شاهزاده برار ندیده - ببهانه آن که محالات بنگاله ازین جا بعید
 مسافت دارد - از ملازمت^(۱) شاهزاده جدا شده - در مخصوص آباد
 طرح اقامت افکند - و عملاً زمینداران و قانونگویان و ارباب دفاتر
 دیوانی خالصه شریفه را در آن جا ساکن ساخت * و دو گهریه^(۲) - که
 ویرانه محض بود - محلسرا و دیوانخانه و کچهری پادشاهی
 آراسته تحصیل مالواجب مقرر کرد * و چون اصالتاً بصوبه داری
 بنگاله و اردیسه - بانضمام دیوانی و خطاب مرشد قلی خان
 و عطای خلعت فاخره و علم و نقاره و اضافه منصب - مباحات
 اندوخت - بعد رسیدن مخصوص آباد^(۳) - آبادی شهر (را) بنام
 خود حکم کرده موسوم به مرشد آباد ساخت * و دارالضرب مقرر
 کرده در سکه ضرب مرشد آباد مسکوک نمود * از آن وقت این
 شهر صوبه نشین گردید * شهر خوب است * سکنه آنجا - در

(۱) در نسخه های قلمی ملازمت * (۲) پیشش لفظ دو گهریه - ریده

لفظ در قلم انداز شده باشد * (۳) یعنی بعد رسیدن به

مصاحبت صوبه دار^(۱) با مردم شاهجهان آباد همصحبت بوده - شمار
و گفتار شایسته و درست - برخلاف دیگر ممالک بنگاله - با مردم
هندوستان فی الجمله مشابه دارند • از تعمیرات آنجا آنچه لیاقت
تحریر داشته باشد بنظر نیامده - مگر یک مکن امام باره از تعمیرات
نواب سراج الدوله • وصفش^(۲) مستغنی البیان ست - مثل آن
(در) تمام ممالک هندوستان نیست • اگرچه الآن از عشر عشیری
نیست - اما جزوی نمونه آن یادگار کلی ست • این دو بیت
مولانا عرفی شیرازی - رحمه الله علیه - مناسب محل دیده
ثبت شده •

چه قدر صبح شناسند ساکنان درش -

که در حوالی آن شام را نبوده گذار •

زهی صفای عمارت که در تماشایش

بدیده باز نگردد نگاه از دیوار •

و مکانات موتی جهیل و هیرا جهیل - که خوبترین جا بود - حالا

از بیخ کنده شد - و خراب مطلق گردید •

بندر هوگلی و سائگام^(۳) بفاصله نیم کوه از یک دیگر واقع

شده • پیش ازین سائگام شهری کلان^(۴) و آبادی بسیار داشت - و

(۱) در نسخه های قلمی اینجا صوبه دار نوشته • (۲) در دو نسخه های قلمی

وصفتش • (۳) در آئین سائگانو • (۴) بعد لفظ کلان لفظ بود قلم

بجای عظم فخر بود * و کوهی نصاری هرگز و دیگر نهایی
 هم بود * چون سالک بسبب دریا گذاشت ویران شد بندر هوگلی
 آبادی کمال پذیرفت * فرجدار این بندر همیشه از حضور سلطان
 عالی مقرر شده می آمد - و با نظامیان بنگاله چندانی تعلقی
 نداشت * نواب جعفر خان خدمت فرجدار را آنجا همیشه
 خدمت نظامت و دیوانی در^(۱) علاقه خود نمود - چنانکه مذکور
 خواهد شد - انشاء الله تعالی * و بسبب آن که نواب موصوف
 الیه مدار زرخیزی ملک بنگاله بر محصول سوداگران نهاده - با
 تجارت پیشگان فرنگ و چین و تجاران ایران و توران زمین سلوک
 و مراعات بسیار مینمود - و سواي محصول واجب مجوز اخذ
 یک دام بیجا و غیر معمول نمیشد - لهذا در عهد او بندر هوگلی
 زیاده از سابق معمور و آبادان شد - و تجار سائر بنادر عرب و عجم
 و نصاری فرنگ مالک جهازات و اغنایای مغلیه مسکن کردند -
 اما اعتبار مغلیه بنسبت تجار دیگر فرقه زیاده تر بود * اهل فرنگ را
 از احداث برج و بازار و قلعه و خندق ممانعت و مزاحمت تمام
 بود * بعد از آن - چون ظلم و سختگیری و زیاده طلبی فرجداران
 از^(۲) پاد گزید - بندر هوگلی در بویوانی نهاده - و کلکته بسبب
 رعایت و ممانعت فرقه انگریز و آسانی محصول آباد گشت *

(۱) در قصه عالی قلی نسبت * (۲) تجارت اینها مبهم است *

(۳) موصوف مذکور نکرده * (۴) بجای زائد گزیده *

شهر کلکته در سنین ماضیه دیهی بود در تعلقه مضافه
 کالی نام بتی که در آنجا ست * چون در زبان هنگامه کرتا و کتا
 بمعنی مالک و خداوند است لهذا آن دیه به کالی کتا موسوم
 شد - بمعنی مالک آن کالی ست * رفته رفته بتغیر السفه
 الف و یای تحتانیه حذف نموده - کلکتا^(۱) گفتند * شرح آبادی
 این شهر و موجب قائم شدن کوئهی کمپنی انگریز چنین ست -
 که در زمان نظامت نواب جعفر خان کوئهی کمپنی انگریز - که
 در بندر هوگلی متصل لکھوگهاٹ و مغلیه بود - ناگاه بعد زوال
 آفتاب - که سرداران انگریز بتناول طعام مشغول بودند - بر زمین
 فرو شدن گرفت - سرداران انگریز افتان و خیزان بدر رفته از آن
 ورطه هلاک مفاص یافتند - و کلم^(۲) مال و اسباب وقف قعر آب
 گردید * اکثر ذی روح و بعضی مردم نیز تلف شدند * مستر
 چانک^(۳) - سردار همه آنها - باغ بفارس گماشته کمپنی را - که
 که در لکھوگهاٹ متصل شهر بود - بقیمت گرفته - اشجار آنرا
 بریده - احداث کوئهی نموده - طرح عمارات در منزل و سه
 منزله نمود * چون احاطه دیوار تیار شد - و کار بآن رسید که
 مسقف به شاتیرها سازند - شرفا و فجای مردم سادات و

(۱) پیشتر کلکته نوشته و اینجا کلکتا و هیچ نگفته که های هوز

بجای الف از کجا آمده * (۲) کلم بجای کل اینجا صحیح نباشد *

(۳) صحیح چارنک *

مغلیه که عمداً تجار بودند پیش میر ناصر فوجدار هوگلی ظاهر ساختند که هرگاه نا محرمان بر بالای بام و بالاخانه‌های مرتفع بر آیند موجب هتک حرمت و بیشرمی ننگ و ناموس ما خواهد شد • فوجدار حقیقت این حال را بحضور نواب جعفر خان عرضداشت نمود - و متعاقب تمام مغلیه و شرفا و و نجبا را نیز روانه ساخت • آنها بحضور رسیده نظم و استغاثه نمودند • نواب جعفر خان پروانه - باین مضمون که زنهار خشتی بالای خشتی نهند - و چوبی بالای چوبی نگذارند - بقام فوجدار مرقوم قلمی نمود • فوجدار - بمجرد ورود پروانه مانع شده - معماران و نجاران را حکم نمود که احدی برای کار عمارات نرود • آن عمارات همچنان نا تمام ماند • مسترچانک آزوده شده مستعد بجنگ گشته • اما چون جمعیت قلیل داشت - و سواي یک منزل چهار دیگر دران وقت موجود نبود - و علاوه آن حکم نواب جعفر خان غالب - و ازدهام^(۱) مغلیه بسیار - و فوجدار بالا دست بآنها متفق^(۲) - از دست و پا زدن هیچ فائده متصور نکرد - ناگزیر لنگر چهار برداشت • و آئینه آفتابی از بالای چهار محاذی آبادانی شهر مقابل نموده - آبادانی شهر کنار دریا را با چند نگر آتش زده - رولن شد • فوجدار بجهت تدارک این معنی به نهانه دار مکروه نوشت که چهار رفتن نیابد • نهانه دار مذکور زنجیر

(۱) در نسخه‌های قلمی ازدهام • (۲) ای متفق بود •

آهني - كه هر حلقه آن مقدار ده آثار سطر بود (ر) جهت
انسداد راه آمد شد كشتيهاي غنيم ارخنگ و قوم مگ (از)
اين روي دريا تا آن رو ساخته بديوار قلعه تعبیه كرده مهيا
داشت - بر روي آب كشيده * چهار بزنجير رسیده بند شد *
رفتار ماند * مستر چانك زنجير را بشمشير فرنگ^(۱) بریده راه بر
شد - و چهار بدرياي شور رسانیده - عازم ولايت دكن گرديد *
و چون بادشاه اورنگزيب دران ايام در دكن (بود) - و غنيم از
هر چهار طرف رسد غله بند كرده - قحط عظيم در لشكر بادشاهي
روي داده بود - سردار كوئهي كرنانك - رسد غلات بحمل چهارات
بلشكر رسانیده - مجراي دولتخواهي و نيكو خدمتي خود بظهور
رسانيد * و بادشاه عالمگير - از فرقه انگريز بسيار راضي شده -
استفسار مطلب كمپني انگريز نموده * سردار انگريز درخواست
سند فرامين احداث كوئهيها در ممالك محروسه على الخصوص
احداث كوئهي بنگاله كرد - و درجه پذيرائي يافت - و فرمان
والا بمعافى محصول چهارات كمپني انگريز و گرفتن سه هزار روپيه
در وجه پيشكش بخشبندر و احداث كوئهي صادر شد * مستر
چانك - با احكام و فرامين بادشاهي - از دكن مراجعت كرده
باز به بنگاله آمد^(۲) - و در مكاني كه به چانك^(۳) مشهور است انگر

(۱) در يك نسخه قلمي لفظ فرنگ اينجا نوشته * (۲) در نسخهاي

قلمي آمده * (۳) حالا به اچانك شهرت دارد *

اقامت انداخت * و کلا را با نذور و پیشکش و تحف و هدایا
 نزد نواب جعفر خان فرستاد - و سند مطابق اجازت کوئهی کلکته
 حاصل کرده - احداث کوئهی نو کرده - بآبادی شهر پرداخت -
 و کاروبار تجارت بنگاله جاری ساخت * الآن آن کوئهی شهرت دارد *
 کلکته شهری کلان بر لب نهر بهائیرتی واقع است *
 بندر کلان تجارتگاه کمپنی انگریز و تبعه آنهاست * چهارهای
 خورد - که سلب گویند ^(۲) - از ولایات چین و فرنگ و دیگر ممالک
 همیشه و هر سال در آن بندر آمد و رفت دارد - و اکثر موجود
 میباشد * درین وقت آن شهر مسکن سرداران انگریز و توابع و
 لواحق ایشان ست * یکقم عمارات پخته از چونه و گچ است *
 چون زمینش بسبب قرب دریای شور همه مرطوب و شور است -
 لهذا عمارات آن شهر دو منزل و سه منزل است * مکن زیرین
 لیاقت بود و باش ندارد * عماراتش بطور ولایات فرنگستان ست -
 و هوا دار و وسیع و رفیع ساخته میشود * سڑکهای آن شهر وسیع
 و همه پخته خشت کوب است * و سواي سرداران انگریز بنگالیان
 و آرامنه و غیره سکنه آن شهر هم عمده تجار اند * و آب چاه
 این شهر بسبب شوری لیاقت خوردن ندارد - و اگر کسی
 بخورد مضرت تمام بیند * و در موسم گرما و برسات آب نهر هم

(۱) ای مطابق سند * (۲) در تاریخ بنگاله چارلس استوارت که بزبان

فارسی ست اسلوب نوشته *

تلف و شور شود - مگر آب تالابها که کثرت دارد بخوردن می آید •
 دریای شور از آنجا چهل کوه فاصله دارد • هر روز و هر شب
 یک بار مد و جزر آب دریا میشود • و در وقت ایام بیض و
 و دیمجور سه روز مد کلان بزور و شور تمام هر روز و شب یک بار^(۲)
 می آید • عجب حالتی و طرفه شوشی رو میدهد • اکثر
 کشتیها از دریا بخشکی می اندازد - و اکثر میشوند - و آنچه بر
 ساحل نباشد آنرا نقصانی نمیرسد - لهذا آن روز در آنجا کشتی
 خورده و کلان را بی لنگر بدارند • آنرا بزبان بنگاله هومان گویند -
 و آنچه هر روز و شب میشود آنرا جوار میگویند • قلعه گلین
 بجانب جنوبی بیرون شهر ساخت انگریزان عجب اختراعی ست •
 و صفش بدوشتن قاصر است^(۴) - تعلق بمعائنه دارد • حصار چار
 دیواری آن از هر چهار طرف از بیرون همچو پشت تالابها پست
 می نماید - و از درون آن بلند می نماید • عمارات کلان و مرتفع
 درونش ساخته است • طرفه صنعتها درین قلعه بکار رفته است •
 و دیگر صنائع عجائب و غرائب درین شهر است • مثل این
 شهر در خوبیهایی عمارات و اختراع مصنوعات در تمامی بلاد
 هندوستان - بعد از شاهجهان آباد که آن عظیم المتال است - دیگر

(۱) در نسخه های قلمی جر • (۲) در دو نسخه قلمی میان لفظ

روز و لفظ شب و نوشته • (۳) در نسخه های قلمی اخترای • (۴)

لفظ قاصر اینجا بمعنی و عبارت بی ربط •